

بگو کیست جاری در این بیت‌ها* نگاهی به مجموعه «کسی ابرها را تکان می‌دهد»

آرش شفاعی

دعوی اهل شریعت و اهل طریقت، مباحثات طولانی اشعریان و معتزله، جدل‌های کلامی و روایی، بحث و جدال تاریخی اهل جبر و اهل اختیار و... نمونه‌هایی از درگیری‌های ذهنی و عقیدتی میان معتقدان به مذهب است.

رویکردهای متفاوت و متکثر به مقولهٔ مذهب، فقط در میان فیلسوفان دین‌مدار، اهل کلام و محدثان دیده نمی‌شود؛ بلکه در ادبیات و هنر دینی نیز می‌توان نمودها و نشانه‌های آن را دید. در سال‌های اخیر با توجه و علاقهٔ مضاعفی که به مذهب و موضوعات مذهبی و انتقال باورهای دینی به کودکان و نوجوانان شاهد بوده‌ایم، جلوه‌ای از این رویارویی - البته به شکلی خاموش و بدون جنجال‌های رایج - را در حوزهٔ ادبیات کودک و نوجوان نیز دیده‌ایم.

جلوه‌ای از این اختلاف نگرش و رویکرد را می‌توان در شعرهایی دید که در این سال‌ها تحت عنوان ادبیات آیینی و شعر دینی شاهد رشد و گسترش آن‌ها بوده‌ایم.

یک نگرش به شعر مذهبی معتقد است با منظوم کردن آیات نورانی قرآن، حکایات و روایات پیامبر زندگی پیامبر اسلام (ص) و ائمهٔ اطهار(ع) و حتی احکام و مسائل شرعی - که نمونه‌ای از این گونه کتاب‌ها چند شمارهٔ پیش در همین مجله به نقد کشیده شد - کودکان و نوجوانان با اسلام به عنوان دینی کامل آشنا می‌شوند و با بهره‌گیری از زندگی و سیرهٔ پیشروان دینی می‌توان معارف و مفاهیم اسلامی را به نسل آیندهٔ کشور منتقل کرد.

* کتاب ماه کودک و نوجوان، ش ۱۴۷، دی ۱۳۸۸، صص ۶۸-۶۶. نوشتار حاضر نقدی است بر کتاب کسی ابرها را تکان می‌دهد، سرودهٔ داود لطف‌الله، که در ۳۴ صفحه در سال ۱۳۷۸ از سوی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان منتشر شده است.

در برابر؛ رویکردی دیگر به ادبیات مذهبی معتقد است که انتقال معارف دینی را می‌توان با بهره‌مند کردن کودکان و نوجوانان از گوهر و اساس دین انجام داد و به جای درگیر کردن ذهن کودک در حکایات و روایات، باید نخست کودکان موحد و خداباور تربیت کرد و زیبایی‌های اعتقاد به ذات پروردگار را به آنان نشان داد؛ هنگامی که فطرت یگانه‌پرست کودک شکوفا شود، او خود راه درست دین‌ورزی را خواهد آموخت. این نگاهی است که در سراسر مجموعه «کسی ابرها را تکان می‌دهد» سروده داوود لطف‌الله اتخاذ شده است.

واژه کلیدی تمام ۱۳ شعری که در این مجموعه جمع شده است، «خدا» است. شاعر به دنبال آن است که چشم و گوش نوجوان را به سمت دیدن و شنیدن نشانه‌ها و جلوه‌های خدا در جهان پیرامونش بگشاید.

ما در این جا در پی آن نیستیم که تکلیف مخاطبان را روشن کنیم که این نگاه یا آن نگاه، بهتر است یا نیست؛ ولی از آن جایی که مجموعه مورد بحث ما به نگرش دوم معتقد است، برآن هستیم که آسیب‌هایی را که بر این نوع نگاه وارد است، بیان کنیم؛ چرا که احساس می‌شود در سال‌های اخیر- و به خصوص تحت تأثیر مرحوم قیصر امین‌پور- نوعی شعرهای خدا ستا ولی به شدت معتقد به صلح کل در ادبیات کودک و نوجوان ما رایج شده است که عدم آسیب‌شناسی این جریان، می‌تواند به معنای تأیید صد در صد این جریان تلقی شود.

شعرهایی از جنس سروده‌های «کسی ابرها را تکان می‌دهد» تمام حرف حساب‌شان این است که:

کسی ابرها را تکان می‌دهد

به یک دانه ریز جان می‌دهد

کسی راه دریای پر موج را

به یک رود خسته نشان می‌دهد

کسی با شروع لطیف بهار

به شاخه، گلی نوجوان می‌دهد

کسی در دل باد و باران و برف

به بال کبوتر توان می‌دهد...

تا آن جایی که بالاخره حرف آخر را می‌زند که:

... بگو کیست؟ جاری در این بیت‌ها

کسی که به ما آب و نان می‌دهد
کسی که نفس‌های خوش‌بوی او
امیدی به قلب جهان می‌دهد
همان کس که با هدیه خنده‌ای
خوشی را به ما ارمغان می‌دهد
کسی نیست جز خالق لحظه‌ها
که یادش به ما روح و جان می‌دهد

شک نیست که توحید و خداباوری رکن رکین دین و اعتقاد به ماورا است و اساس و پایه دینداری، معتقد بودن به حضور و وجود همیشگی و ازلی - ابدی حضرت باری تعالی است و باز هم شکی نیست که تا آن زمان که جان و دل کسی به‌طور کامل از یقین توحید و خداباوری سرشار نباشد، روی رستگاری نمی‌بیند و به درک گوهر دین و سعادت اخروی نائل نمی‌شود.

اما یادمان باشد که اگر قرار است نوجوانان دین‌دار بار آوریم، باید دین را به عنوان مجموعه‌ای کامل و تام و تمام به نسل آینده بیاموزیم و دین نیز مجموعه منسجمی از اعتقاد به اصولی است که توحید سرسلسله آن‌ها است ولی بدون اعتقاد به دیگر اصول دین و دین‌داری کامل نیست. البته شاعر درباره سرودن شعر کاملاً دینی ادعایی نکرده است ولی این که مضمون همه شعرهایش دینی است، نشان‌گر دغدغه‌های او است و این دغدغه‌های ارزشمند و احترام‌برانگیز کامل نیست اگر یک اصل از اصول دین را ببینیم و از دیگر اصول آن غافل شویم.

نکته دیگری نیز در این گونه شعرها - البته به صورت ناخودآگاه - وجود دارد که اگر شاعران به آن دقت نکنند می‌تواند - خدای ناکرده - به نقض غرض پاک آن‌ها در سرودن این گونه شعرها منجر شود و آن افتادن شاعر در ورطه «جاندارپنداری ذات خداوند» و «تجسد الهی» است.

این نکته، نکته‌ای است ظریف و البته حساس چرا که شاعر در این گونه آثار، سعی می‌کند از یک طرف با استفاده از صور خیال، شعر را برای مخاطب خود رنگ‌آمیزی کند؛ از طرف دیگر می‌خواهد عمق نزدیکی خداوند به انسان‌ها را نشان دهد و در عین حال بگوید خدا در همه چیز و همه حال هست پس ممکن است ناخودآگاه این دست گذاشتن بر قوه تخیل مخاطب شعر و شاعر را به سمتی ببرد که برای خداوند جسم و افعال انسانی خیال کند.

شاید این ایراد در نگاه اول کمی سخت‌گیرانه و دور از ذهن بیاید ولی باید به یاد داشت که یکی از مهم‌ترین آسیب‌هایی که ادبیات مذهبی ما در سطح کلان خود با آن روبه‌رو است، جمع شدن

همین ساده‌انگاری‌ها و عدم حساسیت‌ها در نقل و روایت موضوعات مذهبی است که بعدها به تحریف‌ها یا کژفهمی‌های دینی انجامیده است. شاعر مذهبی باید همواره دغدغه این را داشته باشد که در به کار بردن واژه‌ها- به خصوص واژه‌ها و عبارات و اصطلاحاتی که به ذات احدیت مرتبط می‌شود- دچار ساده‌اندیشی و تساهل ناروا نشود و صفات سلبی و ایجابی خداوند را جابه‌جا نکند؛ به خداوند مکان و زمان را نسبت ندهد و... این موضوع فقط در شعرها اهمیت ندارد بلکه در تصویرگری کتاب هم مهم است؛ تصویر صفحه ۱۹ کتاب نمی‌تواند شبهه تجسد خداوند را به ذهن متبادر کند؟

داوود لطف‌الله شاعر صبوری است؛ انتخاب موضوعی چالش‌برانگیز چون ذات خداوند که به هر حال حساسیت و اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد تنها یک دلیل برای جسارت او در شعر گفتن است. او کلیشه‌های قالبی را شکسته است و به جای تکرار شدن در چهارپاره‌سرایی، مثنوی و غزل و نیمایی هم برای نوجوانان سروده است؛ اگرچه به نظر می‌رسد همان چهارپاره‌هایش از دیگر اشعارش بهتر باشد.

یکی از مهم‌ترین اشکالاتی که در شعر «لطف‌الله» به چشم می‌آید، ساده‌انگاری‌های زبانی اوست که به نظر می‌رسد معلول کم‌توجهی شاعر باشد.

مثال می‌آوریم:

من از شکاف شانه‌ها

به ضرب و زور یک نیاز

روان شدم به سوی او

صدای من پر از دعا

از اصطلاح «به ضرب و زور» برای القای یک امر منفی استفاده می‌شود، امری که اجبار را برساند ولی در این‌جا برای القای یک امر مثبت (آن هم نیاز و دعا) به کار برده شده است.

یا:

در کاسه دستم

پُر می‌کنم آواز باران را

احتمالاً اگر بخواهیم این دو سطر شعر را به زبان فارسی ترجمه کنیم باید بگوییم: کاسه دستم را / پُر می‌کنم از آواز باران؛ البته به نظر می‌رسد در این میان، نیاز به جابه‌جایی تعدادی حرف ربط و اضافه هست که در شعر شاعر رعایت نشده است!

یا:

صبح خنده می‌زند به روی دشت

که به نظر می‌رسد صبح در این سطر دو فعل متفاوت «لبخند زدن» و «خنده کردن» همان خندیدن» را با هم ترکیب کرده است تا به فعل «خنده زدن»- که حتی اگر روزگاری مصطلح هم بوده در این شعر جایگاهی ندارد- دست یابد.

شاعر در شعر «زیبایی» که به وضوح تحت تأثیر «صدای پای آب» سپهری است مصرعی دارد که برای درست خواندن آن باید کلمه «لپ» را به شکلی خاص تلفظ کنیم این هم نمونه‌ای است از عدم به کارگیری درست زبان:

بوسه قطره شبنم به لپ غنچه و گل

البته در این جا به این که این بوسه به لپ غنچه هم شعر را کمی «لوس» کرده است، کاری نداریم! آن چنان که گفتیم شاعر در برخی شعرهایش، نشان داده است که توجه چندانی به ظرافت‌های زبان شعر ندارد و گه گاه این ضعف‌های زبانی از گوشه و کنار شعرهای شاعر بیرون می‌زند؛ از جمله استفاده چندباره از فعل «گشتن» به جای «شدن» و از همه مهم‌تر کلمات «شوی» که در بیشتر شعرها نمونه‌هایی از آن‌ها می‌بینیم:

باید امشب یک کس دیگر شوم

با خدا در شب صمیمی‌تر شوم

که قید «در شب» حشو به نظر می‌رسد.

از من گرفت آن پيله‌ام را

«آن» حشو است.

او تمامش با خدا

گرم حرف و گفت‌وگو

این جا هم «حرف» حشو است چرا که گرم گفت‌وگو به طور کامل معنا را می‌رساند.

کسی بعد باران به چشمان ما

پل خوب رنگین کمان می‌دهد

صفت خوب، دم‌دستی‌ترین صفتی بوده است که شاعر پیدا کرده تا خلاً وزنی را بپوشاند، عین

همین اتفاق، در شعر دیگری هم افتاده است:

تا لمس خوب آن صدای خیس

و باز هم حشو بودن کلمه‌های «خود» و «این» در این سطرها:

خود رقص علفها

و:

در این آیینۀ آب

از این گونه ایرادها که بگذریم «کسی ابرها را تکان می‌دهد» می‌تواند نویددهنده‌ی ظهور نگاه تازه‌ای در شعر مذهبی باشد که جسارت، خیال و تعهد را در خود دارد و نیازمند ممارست و دقت بیشتری در زبان شعر است.